

مقدمه‌ای بر تقسیمات کشوری ایران جلد نخست:

وضع موجود

محمدحسین بوچانی

فرهنگی - اجتماعی، استفاده کند.

اکنون که پذیرفته شده است دولت کارآمد دولتی است که از تمام نیروهای طبیعی و انسانی کشور استفاده کند و از گسترش بوروکراتیک و بزرگی بیش از اندازه بکاهد، به نظر می‌رسد زمان آن رسیده باشد با شناخت علمی از تمام پارامترهای جغرافیایی - تاریخی و اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی، در جهت کاستن عدم تعادل منطقه‌ای به روش‌های گوناگون گام بردارد. به هر حال هرگونه تقسیم‌بندی جغرافیایی ایران مستلزم شناخت، تحلیل و تبیین شاخص‌های گوناگون است. از جمله این شاخص‌ها، پراکندگی جغرافیایی جمعیت، منابع هیدروکربنی، کارکردهای منطقه‌ای کشاورزی، صنعتی، معدنی، منابع آب، دسترسی به منابع، ویژگی‌های فرهنگی، قومی، زبانی، مذهبی و... می‌باشد. به عبارت دیگر هرگونه طراحی در تقسیم‌بندی فضای جغرافیایی ایران مستلزم نگرش سیستمی، همه‌جانبه و در عین حال دینامیک از فضاها متنوع داخلی و تأثیر و تأثرات و گرایش‌های خارجی است. ناحیه‌بندی سیاسی با وجود تأثیرپذیری از نوع رژیم سیاسی، شکل حکومت و مناسبات درونی قدرت در جامعه و دولت مقوله‌ای فنی و پیچیده است که جمعیت و پراکنش آن، مساحت کشور، تنوع فضایی آن، ثروت اقتصادی و میزان تعادل و توازن منطقه‌ای آن و تهدیدها و جهت‌گیری‌های درونی و بیرونی آن و ویژگی‌های قومی و فرهنگی در شمار زیرساخت‌های آن بوده و هستند.



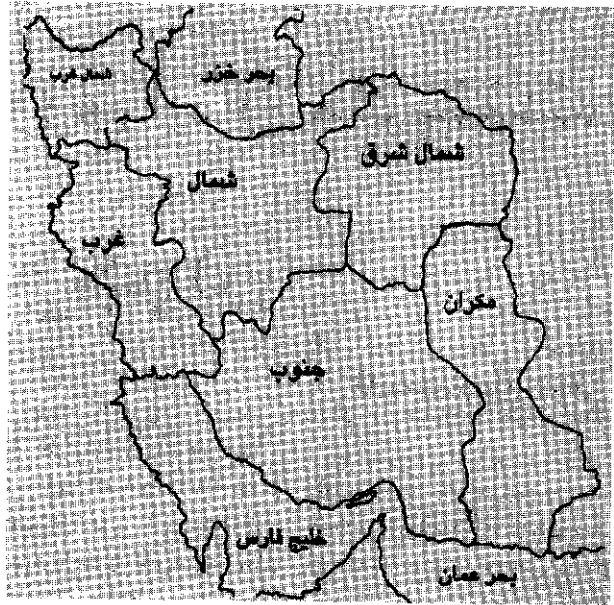
مقدمه‌ای بر تقسیمات کشوری ایران؛ جلد نخست: وضع موجود

تألیف: دکتر یدالله کریمی پور

ناشر: انجمن جغرافیایی ایران، دانشگاه تربیت‌معلم، چاپ اول، تهران، شهریور ۱۳۸۱، تیراژ ۲۰۰۰، قیمت ۱۴۰۰۰ ریال، ۱۷۸ ص

تقسیم‌بندی فضای جغرافیایی ایران به نواحی (مناطق) در طول تاریخ تاکنون براساس شاخص‌های گوناگون بوده است. این تقسیمات داخلی برای کنترل تمام فضای جغرافیایی ایران و اداره بهتر با تمام ابعادش حاصل و نتایج برنامه‌ریزی تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان، به‌خصوص دولت‌مردان سیاسی بوده است. از جمله مهمترین دلایل تقسیمات کشوری، اداره سیاسی - اقتصادی نواحی مختلف است. بیشتر این تقسیمات به‌خصوص تقسیمات کنونی حاصل اقتصاد سیاسی تمرکزگراست که بر دولت متمرکز و تمرکزگرای ایران حاکم است. حاصل این فرآیند، نابرابری منطقه‌ای شدید در فضای جغرافیایی ایران است. این عدم تعادل اقتصادی - اجتماعی به‌خصوص زمانی که با چالش‌های فرهنگی و سیاسی ترکیب می‌شود، عمیق‌تر می‌نماید.

تاکنون اکثر مبانی تئوریک دلایل عدم‌تعادل‌های منطقه‌ای در ایران را، بسترهای جغرافیایی دانسته‌اند «اقلیم، توپوگرافی و...» ولی واقعیت این است که ویژگی‌های خاص اقتصاد سیاسی ایران، به‌خصوص در دهه‌های اخیر سبب‌ساز اصلی عدم تعادل‌های استانی و درون‌منطقه‌ای بوده است. این مسئله چالش‌های بسیاری فراروی دولت‌مردان ایران گذاشته است به طوری که اگر یکی از عوامل چالش‌های درون‌کشوری را نیروهای گریز از مرکز و فعالیت‌های قوم‌گرایی بدانیم با توجه به زمینه‌های تنش‌زایی در ایران «از جمله قومیت‌ها، زبان‌ها و مذاهب گوناگون» تقسیمات کشوری باید با تعامل و پارامترهای علمی تعیین و در جهت تمرکززدایی و تنش‌زدایی گام بردارد. به عبارت دیگر تقسیمات کشوری نباید فقط برای تخصیص بودجه دولت متمرکز صورت گیرد. بلکه تقسیم‌بندی جغرافیایی به نام استان‌ها باید بتواند به بهترین شیوه از پتانسیل‌های محلی در توسعه اقتصاد منطقه‌ای، محلی‌گرایی، تقویت هویت



هرچند تقسیمات کشوری به منظور تمرکززدایی،
 ضرورتی انکارناپذیر و ماهوی برای
 بیشتر کشورها است اما هدف گذاری منطقی
 برای تقسیمات کشوری واجب تر و مهم تر از
 هر دیگر است، در عین حال هدف گذاری برای
 این تقسیمات، کار سختی نیست،
 زیرا هر نوع تقسیم سیاسی سرزمین ملی باید
 با هدف پایدار و غیرقابل دگرگونی و دایمی
 دولت - کشور که بقای ملی "National Eternity"
 است، سازگاری و تناسب داشته باشد

ناحیه‌ها بوده‌اند.

○ همگنی فرهنگی که به اعتبار ملاحظات تاریخی، قومی، مذهبی، زبانی، سنت‌ها و آداب و رسوم تکوین یافته است. ولی علاوه بر سه عامل بالا، عواملی دیگر چون شیوهٔ معیشت و روابط فاصله‌ای نیز در شکل‌گیری منطقه و ناحیه مؤثر بوده‌اند. اما به طور کلی در مقیاس کلان، نقش همگنی‌های طبیعی، فرهنگی و هسته‌های شهری، در تکوین پدیدار منطقه در ایران مؤثر بوده است. در کشورهای متمرکز از قبیل ایران علاوه بر عناصر بالا، ارتقاء واحدهای سیاسی، تحت تأثیر عوامل غیررسمی و یا تابع جغرافیای قدرت و یا جغرافیای حمایت است به نظر می‌رسد. بهتر بود نویسنده در این قسمت این دو اصطلاح را تحلیل و جایگاه ارتقا سیاسی استانها در ایران و تابعیت آنها را از این دو شاخص بررسی می‌کرد و یا حداقل در فصل‌های بعدی می‌آورد. در این کتاب معیارهای اساسی ناحیه‌بندی سیاسی درون کشوری که می‌توانند باعث ارتقاء واحدهای سیاسی به استان باشند به قرار زیرند:

۱. شاخص جمعیت.
۲. روابط فاصله‌ای.
۳. همگنی طبیعی.
۴. همگنی فرهنگی.
۵. شیوه یا سبک معیشت.
۶. حوزه نفوذ مکانهای مرکزی.
۷. ضرورت‌های ویژه امنیتی.
۸. نیازها و فرصت‌های مشابه.

۹. اما مهمترین شاخص برای ناحیه‌بندی سیاسی، اندیشه‌های استراتژیک دولت است؛ این شاخص که برخاسته از محیط استراتژیک سرزمینی است، نسبت به شاخص‌های دیگر از حق و توتی بازرزی برخوردار است، به نظر می‌رسد این شاخص تاکنون اصلی‌ترین پارامتر در تقسیمات سرزمین در ایران بوده است. به طور کلی این فصل بیش از آنکه بنابر رویه معمول دربرگیرنده گفتار و مباحث مفهومی باشد، قصد دارد نقش و کارکردهای دولت و ناحیه‌بندی سیاسی را از چند زاویه مورد بررسی قرار دهد. اما در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت ناحیه‌بندی مطلوب سیاسی باید بتواند از چنان سیما و چشم‌اندازی برخوردار باشد که دارای چند کارکرد و نقش اساسی باشد:

- الف - بستر مناسبی برای اجرای هدف غیرقابل تغییر دولت - کشور بقای ملی و ابزارهای آن یعنی امنیت ملی و امنیت داخلی و ثبات و پایداری دولت - کشور مهیا سازد.
- ب - در عین نظارت مستمر دولت مرکزی، فرآیند تدریجی تمرکززدایی را به

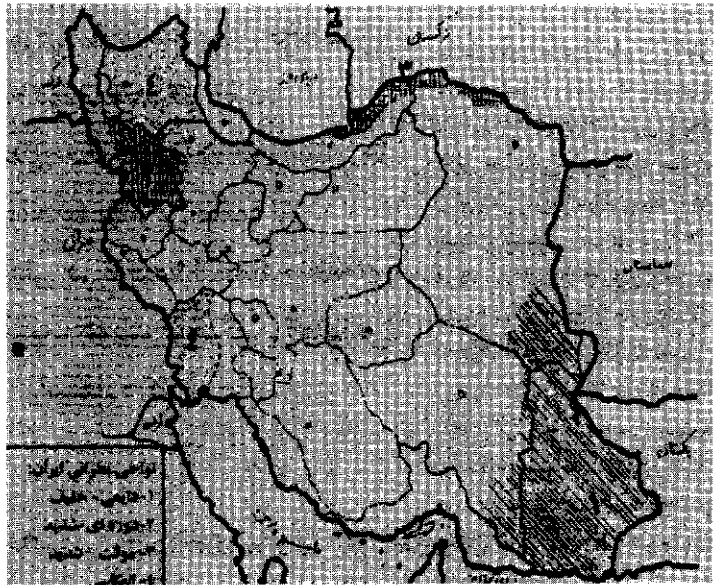
نوع تقسیم سیاسی سرزمین ملی باید با هدف پایدار و غیرقابل دگرگونی و دایمی دولت - کشور که بقای ملی «National Eternity» است، سازگاری و تناسب داشته باشد. بقای ملی خود در گرو امنیت ملی «National Security» و این نیز به نوبه خود متأثر از دو جریان تهدید درونی و بیرونی است. حال چنانچه به عنوان مثال هدف از منطقه‌بندی سرزمین ملی آماده‌سازی بستر مناسب برای تسهیل توسعه متوازن منطقه‌ای در نظر گرفته شود (چنان‌که در طرح جامع تقسیمات کشوری هدف اصلی شمرده شده است) علاوه بر این که تقسیمات برخاسته از چنین هدفی، تناسب جامعی با هدف محوری و ماهوی دولت - کشور ندارد و به طور اصولی نمی‌تواند تضمین‌کننده امنیت ملی باشد، طراحی‌ها را دچار انحراف کلی خواهد نمود.

واقعیت این است که «گرچه توسعه متوازن منطقه‌ای و اصولاً توسعه‌یافتگی سیاسی - اقتصادی، در ایجاد وحدت ملی، همگن‌سازی و کاهش اثر نیروهای گریز از مرکز، مؤثر است» اما تضمین‌کننده امنیت و بقای ملی نیست. توسعه متوازن منطقه‌ای تنها یک شرط و البته شرطی مهم برای استمرار امنیت و بقای ملی است.

از نظر جغرافی‌دانان سیاسی، برای کشورهای سرزمین بزرگ با تنوع قومی - فرهنگی و دارای شکل ناپیوسته، فدرالیسم بهترین شکل حکومت شناخته شده است. در حالی که بنابر همین منطق در کشورهای کوچک سرزمین، ناهمگن و پیوسته می‌توان از رژیم متمرکز سود برد. این دو نوع نظام خود شق‌های متفاوت دیگری نیز می‌توانند دربرگیرند «رژیم نیمه‌متمرکز، نیمه متمرکزم و انواع رژیم‌های فدرال و دولت‌های ناحیه‌ای». انتخاب هر نوع رژیم سیاسی و شکل حکومت برای دولت - کشورها، بدون شناخت خصصت‌های ملی، نیروهای مرکزگرای «Centripetal force» و مرکزگرا «Centrifugal force»، حدود قلمروهای مؤثر ملی، احساسات مردمی، کانون‌های قدرت، روابط قدرت و تقسیمات طبیعی محیط جغرافیایی، ناممکن و یا حداقل ابتر است. ولی نخستین گام در ناحیه‌بندی سیاسی پهنه‌های سرزمینی، دستیابی به ملاک‌ها و شاخص‌هایی برای شناخت منطقه یا ناحیه است. در این فصل بیان می‌شود تا آنجا که به محیط جغرافیایی ایران مربوط است، در تشکیل منطقه سیاسی از دیرباز سه عنصر زیربنایی می‌توانسته‌اند دخیل باشند یا دخیل بوده‌اند:

- همگنی طبیعی که از طریق خط‌الرأس‌ها، ساحل رودخانه‌ها، دریاها و مرداب‌ها و جز اینها حاصل شده است می‌تواند یا توانسته است، زمینه و بستر جداسازی ناحیه‌ای باشد؛
- وجود هسته‌های شهری که به دلیل انواع تراکم‌ها، مانند تراکم‌های جمعیتی، پولی، خدماتی، تجاری، سیاسی و نظامی، کانون جاذبی برای تشکیل

انتخاب هر نوع رژیم سیاسی و
 شکل حکومت برای دولت - کشورها،
 بدون شناخت خصلت‌های ملی،
 نیروهای مرکز‌گرای
 «Centripetal force» و
 مرکز‌گرا «Centrifugal force»،
 حدود قلمروهای مؤثر ملی،
 احساسات مردمی، کانون‌های قدرت،
 روابط قدرت و تقسیمات طبیعی
 محیط جغرافیایی، ناممکن و یا
 حداقلاً ابتر است



قالب‌ها و بنیادها، ۳ - حذف بازیگران سنتی، ۴ - تمرکز نفتی. به نظر نویسنده در مرحله اول (۱۳۲۰-۱۳۰۰) پذیرش روش تمرکز اداری - سیاسی به عنوان نظام حکومتی ایران یک انتخاب نبود، بلکه ضرورتی اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌رفت. بدین ترتیب که تلاوم حیات ایران به عنوان یک واحد سیاسی مستقل، در سال‌های پایانی سده سیزدهم هجری - شمسی، در گرو تمرکز دوشوار و خلل‌ناپذیر بود.

در مرحله دوم که مؤلف آن را «آزمایش بنیادها می‌داند» (۱۳۳۲-۱۳۲۰) طی دوازده سال ایران در مرحله ارزیابی و آزمایش میزان استحکام و قدرت دوام ملیت نوین ایرانی می‌باشد. این آزمایش در چند جنبه بسیار سخت و برای بقای ملی نقشی تعیین‌کننده داشت. «جریان تجزیه‌طلبی وابسته به بیگانه، فدرالیسم‌طلبی و انجمن‌های ایالتی و ولایتی و هرج و مرج صغیر» مباحث اصلی مورد بررسی در این مرحله هستند.

در ادامه دکتر کریمی‌پور دوران سوم را دوران حذف بازیگران سنتی (۱۳۵۲-۱۳۳۲) و دوران چهارم را تمرکز نفتی (۱۳۸۰-۱۳۵۲) می‌نامد و به بررسی آنها می‌پردازد.

به طور کلی از این فصل چنین نتیجه‌گیری می‌شود «گرچه نظام پادشاهی به طور ماهوی تمرکزگراست اما روابط فاصله‌ای، جغرافیای زمان و فضا و تنوع محیطی، مذهبی، فرهنگی و قومی ایران زمین، به هیچ سلسله حکومتی در ایران اجازه تمرکز اداری - سیاسی با شاخص‌های امروزی را نمی‌داد. آنچه که به نظر می‌رسد در این فصل جای بررسی و تجزیه و تحلیل بیشتر داشت دلایل و چرایی این مسئله است که چگونه به یک‌باره تمرکزگرایی از سال ۱۹۹۲/۱۳۰۰ در ایران متولی می‌شود هر چند در این فصل به تحولات ایران در این عصر در رابطه با نیروهای خارجی اشاره شده ولی سؤال این است چرا تاکنون چنین حس تجزیه‌طلبی و جدایی‌طلبی «در طول تاریخ با توجه به تحلیل خود نویسنده از دوران عدم تمرکز» به چنین شدتی نبوده است؟ در این نتیجه‌گیری تحلیل می‌شود که تنها از سال ۱۹۲۲/۱۳۰۰ بود که روند تمرکزگرایی در ایران آغاز شد. سیر تحولات این روند در شاهنشاهی پهلوی در ابعاد مختلف استمرار یافت و انقلاب گسترده مردمی در سال ۱۳۵۷ نیز نتوانست خللی نهادی در آن ایجاد نماید.

بنیادهایی که در این عصر کوتاه برای تمرکززدایی پی‌ریزی شد، در فاصله زمانی ۱۳۳۲-۱۳۲۰ که دوره هرج و مرج صغیر استه آزمایش‌های سخت و پیروزمندی را پشت سر گذاشت و خللی در تمامیت ارضی و وحدت ملی ایران حاصل نشد. در فاصله ۱۳۵۲-۱۳۳۲ با حذف بازیگران سنتی از عرصه سیاست، جامعه و دولت و نظام پهلوی گام‌هایی اساسی برای تمرکزگرایی برداشته اما

صورت جریان متوالی و در چرخه‌ای بدون توقف قرار دهد.

ج - بدون آسیب رساندن به اقتدار ملی، حجم و وزن دولت را تا سرحد امکان کوچک نماید. به عبارت بهتر دولت می‌بایست تنها کانون تدوین و پاسداری از استانداردها، الزام قراردادهای محدود و مهمتر از آن تامین و تثبیت امنیت باشد.

د - بستر مناسبی برای ایجاد توازن و تدارک منطقه‌ای مهیا سازد.

ه - زمینه مناسبی برای مشارکت نهادینه و مستمر مردم بوده و در عین حال آزادی عمل فردی را در تمام فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مهیا نماید.

نگاهی به تمرکزگرایی و نامتمرکز بودن دولت ایران» عنوان فصل دوم کتاب است. در این فصل پس از مدخل، دوران نظام غیرمتمرکز، دوره نظام تمرکز، در مراحل قالب‌بندی، آزمایش بنیادها، حذف بازیگران سنتی تمرکز نفتی تجزیه و تحلیل می‌شود.

مؤلف در این فصل می‌گوید: «از جنبه دو شاخص، میزان قدرت و نفوذ دولت مرکزی در امور واحدهای سیاسی تابع و اختیارات یا قدرت مانور واحدهای سیاسی تابع نسبت به مرکز سیاسی ملی، نظام اداری - سیاسی ایران از سال ۷۰۸ پیش از میلاد تا ۱۹۲۱ میلادی یعنی در حدود ۲۶۳۰ سال حداقل در عمل غیرمتمرکز بود است. اما از ۱۳۰۰ / ۱۹۲۱ تاکنون یعنی ۸۲ سال نظام اداری - سیاسی کشور، در عمل یا قانون، غیر از دوره‌های کوتاه، متمرکز بوده است».

در این فصل پس از تحلیل دوران غیرتمرکز در ایران از دیدگاه‌های مختلف و از نظر اندیشمندان متفاوت به این نتیجه می‌رسد که «نامتمرکز بودن دولت‌ها به معنای امروزی آن، در تمام تاریخ ایران بارز است، حتی مفهوم «دیکتاتوری» در معنای کلاسیک آن که به معنای تمرکز قدرت سیاسی و در نتیجه واگذاری مردم یا زور است و در اروپای عهد یونان و روم عمومیت داشت، در ایران پیش از اسلام وجود نداشت. در واقع شرایط جغرافیایی، شیوه تولید، شکل نگرفتن ملت به مفهوم امروزی و قدرتمندی نیروهای گریز از مرکز، جایی را برای تمرکز اداری - سیاسی باقی نمی‌گذاشت و تمرکزگرایی با الگوی کنونی در عمل حتی برای سلسله‌های ایدئولوژیک مانند ساسانی و صفوی که برخی زمینه‌های مساعد را برای تمرکز در اختیار داشتند، ناممکن بود. اشتباه دیگری که اغلب در این مورد به کار رفته است، خلط قدرت استبدادی، نظام حکومتی و تمرکز اداری است، چرا که تراکم قدرت، لزوماً به تمرکز اداری منجر نمی‌شود. پس از این تحلیل‌ها مؤلف از هشتاد سال اخیر در ایران به عنوان دوران تمرکز نام می‌برد و می‌نویسد در این دوران سازماندهی فضای سیاسی سرزمین ایران با محوریت تهران طی چهار مرحله تحقق یافته است: ۱ - قالب‌بندی، ۲ - آزمایش

قدرتمندترین موج تمرکزگرایی در سه دهه اخیر یعنی در فاصله زمانی ۱۳۸۱-۱۳۵۲ ایران را درنور دیده است. تمرکز پیچیده، نهادینه شده و همه‌جانبه که بستر و توان اصلی آن را ارز ناشی از صادرات نفت خام تشکیل داده است.

فصل سوم به تقسیمات کشوری ایران در سده بیستم اختصاص دارد. در این فصل تقسیمات کشوری سالهای ۱۳۱۶-۱۲۸۵، انجمن ایالتی و ولایتی، تقسیمات کشوری ۱۳۸۰-۱۳۱۶، قالب‌ها و تغییرات، منشأ و ریشه‌ها بررسی می‌شود. به طور کلی در این فصل تحولات سیاسی ایران از حیث مرزبندی سیاسی داخلی و ارتقاء مراکز به

استان از سال ۱۲۸۵ تا سال ۱۳۸۰ تحلیل می‌شود و در نهایت نتیجه‌گیری می‌شود. سال ۱۳۱۶ نقطه‌عطفی در تاریخ تقسیمات کشوری ایران طی قرن بیست میلادی یا چهارده هجری قمری بود. تقسیمات کشور در این سال و اصلاحیه‌های متعاقب آن، پایه و اساسی برای تقسیمات اداری - سیاسی بعدی بود. منطقه‌بندی برخاسته از این قانون، اگرچه از نظر کمی دچار تغییرات و دگرگونی‌هایی شده، اما اساس آن همچنان پابرجا ماند. هرچند تنگناهای آغازین این نظام تا سال ۱۳۸۰، به تدریج حل و فصل شده‌اند.

فصل چهارم با عنوان «تقسیمات کشوری موجود، فرصت‌ها و تهدیدها» به کنوکاو در چالش‌ها و نیز توانمندی‌های تقسیمات کشوری اختصاص دارد. در این فصل تقاضاهای اصلاح و تغییر، «تقاضاهای اصلاحی محلی - منطقه‌ای، تقاضاهای خودمختاری، تمرکززدایی و توسعه‌نیافتگی» و قابلیت‌های تقسیمات کشوری، تنگناهای کالبدی، تنگناهای سیستم مرکزی، تحلیل و تبیین می‌شود. در این فصل همچنین مؤلف نتیجه می‌گیرد تا آنجا که به موضوع امنیت ملی، امنیت کشوری، وحدت ملی، ثبات سیاسی، پایداری کشور، قدرت حکومتی و در مجموع کارکردهای سیاسی - امنیتی در مقیاس ملی مرتبط است، نظام تمرکز حکومتی ایران و تقسیمات سیاسی - اداری برخاسته از آن در هشاد و به طور رسمی در شصت و چهار سال اخیر کارکرد مثبتی از خود بروز داده است. نظام استانی این نقش را در گذار از مراحل پرآشوب حیات ملی به نفع نیروی جانب مرکز و برعکس تضعیف نیروهای گریز از مرکز ایفا کرده است. به همین دلیل جهت‌گیری عمومی و تاریخی تمام نیروهای ملی و مذهبی در راستای تداوم یا استمرار همراه با اصلاح این نظام و تقسیمات کشوری کنونی بوده است. این در حالی است که نظام کنونی تقسیمات کشوری و روح حاکم بر آن علاوه بر کاستی‌های کالبدی، در بعد کسب و کار، موضوع‌های عمرانی، جلب مشارکت واقعی شهروندان برای حل تنگناها تقویت توان تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و روحیه قبول مسئولیت و کاستن از دیوان‌سالاری و در مجموع موضوع اقتصاد سیاسی، با مشکلاتی روبرو است. مؤلف در این فصل پیشنهاد می‌کند نظام تقسیمات کشوری در سال‌های آینده به صورت تدریجی و بدون هرگونه عجله و شتاب به سوی نوعی فرآیند تمرکززدایی، البته با اشراف و نظارت دولت مرکزی حرکت نماید. اما انتخاب الگوی این تمرکززدایی و مکانیزم آن حتی از اصل کار مهمتر است. البته تمرکززدایی لزوماً از تقسیمات کشوری آغاز نمی‌شود و به موازات حرکت‌هایی همچون کوچک کردن دولت، اعتمادسازی سیستمی، قانون‌گرایی و فردیت و شخصیت دادن به فرد، اصلاح و مدرنیزه کردن قوای نظامی، انتظامی و... در چارچوب تدوین استراتژی امنیت ملی برای انجام اصلاحات بزرگ احتمالی در تقسیمات کشوری الزام‌آور است، اما گام نخست در هر اصلاحی، شناخت مناطق حیاتی و حساس داخلی است.

نویسنده در فصل پنجم با عنوان «ناحیه‌بندی سیاسی و مناطق کلیدی

تقسیمات کشوری نباید فقط برای تخصیص بودجه دولت متمرکز باشد، بلکه تقسیم‌بندی جغرافیایی به نام استان‌ها باید بتواند به بهترین شیوه از

پتانسیل‌های محلی در توسعه اقتصاد منطقه‌ای، محلی‌گرایی، تقویت هویت فرهنگی - اجتماعی،

استفاده کند

کشور» پس از ارائه تحلیل درباره سازمان‌دهی سیاسی فضا و مناطق کلیدی، معتقد است که چارچوب سرزمینی ایران، بر دو ستون و یک کانون جغرافیایی استوار است. هر یک از این دو ستون دارای ویژگی‌های غیرقابل اغماضی‌اند. در عین حال هرگاه این کانون و با یکی از این دو ستون متزلزل شده یا فروریزد، کل مجموعه دچار بحران خواهد شد.

به عبارت دیگر تداوم حیات سیاسی ایران در حال حاضر وابسته به دو منطقه شامل استان‌های شمال غرب و استان‌های ساحلی خلیج فارس و کانون محوری تهران بزرگ است. همین تحلیل، شکل روی جلد کتاب و پشت آن را به خوبی و به صورت چندبعدی نشان می‌دهد. آنچه به نظر سؤال‌برانگیز است جایگاه استان‌های غربی، بخصوص جنوب غرب و جایگاه آنها در چالش‌های احتمالی است؟

فصل ششم با عنوان «ایران، ناپیوستگی‌ها و رویکردهای اقتصادهای منطقه‌ای» آخرین فصل کتاب است در مدخل این فصل نگارنده به این نکته اشاره می‌کند که شهروندان کنونی ایران گرفتار سه تنگنای عمده اقتصادی‌اند.

○ کمتر توسعه‌یافتگی اقتصادی و آثار و نتایج آن.

○ درآمد سرانه اندک و حتی ناچیز.

○ ناپیوستگی بخشی و منطقه‌ای اقتصادی.

در این فصل بیان می‌شود چنانچه منطقه، مترادف با استان فرض شود، بین ۲۸ واحد سیاسی کنونی ایران نابرابری‌های شگرفی از نظر سطح توسعه اقتصادی، تکنولوژیک، فرهنگی و حتی اجتماعی قابل مشاهده است.

به طور کلی از مطالب این فصل نتیجه‌گیری می‌شود که شناخت چشم‌انداز فضاهای فعالیت اقتصادی و ملاک‌های منطقی و دینامیک توسعه سرزمین ملی، گامی ضروری برای ناحیه‌بندی سیاسی پهنه سرزمینی است؛ اما این شاخص‌ها زمانی تعیین‌کننده خواهند بود که با ملاک‌های جغرافیایی دفاعی و امنیتی تطبیق داده شوند. به همین دلیل به موازات شناخت فضاهای فعالیت و ساختار اقتصادی و نیز فضای کالبدی کشور و ترسیم محورهای مشترک اقتصادی و کارکردی استان‌ها، شناخت جغرافیای استراتژیک مناطق و هدف‌های درازمدت دولت و نیز شناسایی تهدیدهای محیط بین‌المللی دولت، نقش پایدار و تعیین‌کننده دارند.

به طور کلی کتاب مقدمه‌ای بر تقسیمات کشوری ایران؛ وضع موجود. با دیدگاهی تحلیلی، علمی به تبیین ویژگی‌ها، اهداف، چالش‌ها و ارائه پیشنهاداتی درباره تقسیمات کشوری ایران می‌پردازد. این کتاب از معنود تحقیقات در زمینه تقسیمات کشوری ایران با نگرش علمی و پایه‌ای جغرافیا است.

امید می‌رود در چاپ‌های بعدی کتاب پیشنهادات کاربردی‌تری برای عدم تمرکززدایی مدیریتی، اداری و اقتصادی ایران داده شود و نکته اساسی اینکه در فضای جغرافیایی ایران به دلیل تمرکز باید چاره‌اندیشی شود که سکونتگاه‌های روستایی کوچک اما کارآمد در اقتصاد منطقه‌ای یکبار به دلیل فضای نابرابر و نامتعادل منطقه‌ای تخلیه نشوند.

و آخر اینکه به نظر می‌رسد در چاپ‌های بعدی علاوه بر تعریف واژه‌هایی مثل جغرافیای حمایت، جغرافیای دفاع و... اشتباهات تایپی و آماری صفحه ۱۵۰ درباره استان تهران اصلاح شود. در این کتاب جمعیت استان تهران در سال ۱۳۷۵، ۱۰۴۳۷۹۶۵ نفر آورده شده است در حالی که بر اساس سرشماری جمعیت در سال ۱۳۷۵ جمعیت استان تهران ۱۰۳۴۳۷۹۶۵ نفر بوده است.